

در یکم لهر سبز ستاره ما



بهبانهای سبز

خواندم همه با بهبانهای سبز
پرواز کنم به لانه‌ای سبز
شاید بدمد جوانه‌ای سبز
بر روی دلم نشانه‌ای سبز
چشمان تو با کرانه‌ای سبز
تا زنده شود فسانه‌ای سبز

با یاد شما ترانه‌ای سبز
کوبال شکسته‌ای که با تو
دستی به سرم بکش که زین خشک
مانده‌ست به یادگار از تو
خواندند مرا به سوی دریا
ای عشق مرا بکش به زاری

دوست جوان ما آقای حبیب‌الله
رسولی ترانه‌ای لطیف و تأثیرگذار
سروده‌اند. با هم شعر «سبز» ایشان را
بخوانیم و برایشان روزگاری «سبز»
و بی‌خزان آرزو کنیم:



سعی و تلاش

مرد اسکی باز زیبا می‌رود
رفت هر جا قایق آنجا می‌رود
بی‌محابا قعر دریا می‌رود
عمر کاهل زود یغما می‌رود
جان کوشا عرش اعلا می‌رود

دیده‌استی هیچ کاندر روی آب
می‌شود گاهی کج و گه راست لیک
گر ز رفتن باز ماند لمحه‌ای
در سکون جز نیستی و مرگ نیست
در تحرک افتخار و شادی است

همکار خوش ذوقمان آقای
دکتر سید محمود پورحسینی طی
نامه‌ای با تأکید بر این جمله که
«برای انسان هیچ چیز مهمتر از
سعی و کار نیست» قطعه شعری
سروده‌اند با عنوان «سعی و تلاش»:

مرد باید کوشد اندر زندگی تا نفس پائین و بالا می‌رود
لیس للانسان الا ما سعی هر که داند نغز و والا می‌رود
دوش با محمود گفتا بخردی نفس تن پرور چه رسوا می‌رود



«ای کاش!»

دانشجوی پراحساس پزشکی آقای عبدالرضا امینی از دانشگاه
ای کاش می‌توانستم علوم پزشکی بابل با مشاهده مبارزه
ای کاش می‌توانستم همچون قهرمان قصه‌ها باشم یک جوان مبتلا به نوعی بیماری
با نفسی حیات‌بخش صعب‌العلاج، نیرومندی شور زندگی
و سر انگشتانی زندگی‌ساز در او و نیز ناتوانی علم در غلبه بر
تا روزی از همین روزها عفریت مرگ آنهم چنین زود
به هنگام سپیده‌دم هنگام، احساسات خود را در قالب
بر بالینت بیایم زیر به این شرح بیان نموده‌اند:
و با چشمانی پر از امید به تو بگویم

برخیز

برخیز،

امروز، روز دیگری است
تمام گرمای خورشید امروز از آن توست
چشمان پر فروغ تو امروز
چشم سفید مرگ را کور خواهد کرد
و شور زندگی امروز کوه ناامیدی را ریشه بر خواهد کند.
و آنگاه دستم را
بر شانه‌ات می‌گذاشتم
و با تمام قلبم،
زندگی را در رگهایت فریاد می‌کردم
تا فروغ چشمانت برای همیشه بماند
و لبخندت همچون مونا لیزا
جاودانه گردد.
ای کاش می‌توانستم
ای کاش می‌توانستم